



## درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: عام و خاص  
موضوع جزئی: مسائل - مسئله ششم: تخصیص عام به مفهوم - بررسی تخصیص به مفهوم مخالف - بررسی کلام محقق خراسانی - اشکال اول و دوم  
سال سیزدهم  
تاریخ: ۴ اسفند ۱۴۰۰  
مصادف با: ۲۱ رجب ۱۴۴۳  
جلسه: ۸۶

### «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

#### خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم در مورد تخصیص عام به مفهوم مخالف محقق خراسانی مطلب را در دو فرض بیان کردند و در هر فرض دو صورت را ذکر کردند.

فرض اول این بود که عام و مفهوم در یک یا دو کلام به گونه‌ای ذکر شوند که بین آنها ارتباط باشد به نحوی که اگر یکی از آنها نسبت به دیگری قرینه محسوب شود، این قرینه قرینه متصله باشد. در این فرض ایشان فرمودند که دلالت عام بر عموم یا ثبوت مفهوم از قضیه منطوقیه تارة بالوضع است و اخری بالاطلاق. حکم هر دو صورت را بیان کردند که ما مبسوطا نظر ایشان را بیان کردیم.

فرض دوم نیز این بود که عام و مفهوم در دو کلام به گونه‌ای ذکر شده‌اند که بین آنها ارتباطی وجود ندارد لکن اگر بخواهد یکی نسبت به دیگری قرینه محسوب شود حتما این قرینه، قرینه منفصله است. در این فرض نیز دو صورت ذکر کردند که نظر ایشان در این دو صورت نیز مانند دو صورت فرض اول بود. تنها فرقی که بین فرض اول و فرض دوم ذکر کردند این بود که در آن صورتی که در فرض اول اجمال پیدا می‌شود، اجمال حقیقی است، لکن در فرض دوم این اجمال حقیقی نیست. این محصل نظر محقق خراسانی بود.

#### بررسی کلام محقق خراسانی

مواضعی از کلام محقق خراسانی محل اشکال است.

#### اشکال اول

ایشان فرمودند چه در فرض اول و چه در فرض دوم، گاهی عام و مفهوم از طریق وضع استفاده می‌شوند و اخری از طریق اطلاق و مقدمات حکمت.

اینکه عموم از راه وضع استفاده شود مشکل و محذوری ندارد. اما اینکه عموم از راه اطلاق و مقدمات حکمت به دست بیاید مطلبی است که ما مبنائاً با آن مخالف هستیم. ما قبلاً هم در بحث از طرق استفاده عموم از ادات عموم اشاره کردیم که عموم نمی‌تواند از راه اطلاق و مقدمات حکمت به دست بیاید. زیرا راه و مسیر عموم و اطلاق کاملاً متفاوت است، لکن محقق خراسانی و مشهور یکی از طرق استفاده عموم از ادات عموم را طریق اطلاق و مقدمات حکمت قرار دادند.

ایشان اطلاق را به دو قسم تقسیم کردند: ۱. اطلاق شمولی؛ ۲. اطلاق بدلی. اطلاق شمولی و عموم یک معنا دارند، و لذا محذوری در اینکه ما عموم را از طریق اطلاق استفاده کنیم وجود ندارد. اما ما همان جا این نظر را رد کردیم و گفتیم اساساً مطلق دلالت بر طبیعت و ماهیت دارد بدون اینکه هیچ تعرضی نسبت به افراد و مصادیق داشته باشد، اما عام نسبت به افراد به نحو اجمال تعرض دارد، لذا معنا ندارد که ما یک لفظی که در آن تعرض اجمالی نسبت به افراد و مصادیق است را از یک راهی به دست بیاوریم که هیچ تعرضی نسبت به افراد ندارد. بر این اساس اینکه گفته شود عام تارة از طریق وضع دلالت بر عموم می‌کند و اخیری از طریق اطلاق و مقدمات حکمت، صحیح نیست.

لذا یکی از صوری که محقق خراسانی چه در فرض اول و چه در فرض دوم مطرح کردند اساساً قابل تصویر نیست. یعنی نمی‌توانیم بگوییم عام و مفهوم تارة هر دو بالوضع قابل استفاده هستند و اخیری بالاطلاق و مقدمات حکمت. خیر، تنها صورتی که می‌توانیم تصویر کنیم این است که بگوییم ممکن است عام و مفهوم هر دو از راه وضع استفاده شوند و ممکن است مفهوم از راه وضع استفاده شود و ممکن است از راه اطلاق. اما نمی‌توانیم از راه اطلاق و مقدمات حکمت عموم را استفاده کنیم. لذا بعضی از صور مورد نظر ایشان صحیح نیست.

### اشکال دوم

اشکال دوم مربوط می‌شود به اینکه ایشان نه در فرض اول و نه در فرض دوم متعرض یک صورت نشدند و آن هم جایی است که یکی از این دو یعنی عام و مفهوم، از طریق وضع استفاده شود و یکی از طریق اطلاق، دو صورتی که محقق خراسانی هم در فرض اول و هم در فرض دوم گفتند، این بود که عام و مفهوم یا بالوضع ثابت می‌شوند یا بالاطلاق؛ اما اینکه احدهما بالوضع بر مفاد خودش دلالت کند و اخیری از طریق اطلاق، این را نگفتند.

پس یک صورت سومی اینجا قابل تصویر است و آن اینکه بگوییم عام مثلاً از طریق وضع ثابت می‌شود و مفهوم از طریق اطلاق، یا اگر مبنای خود محقق خراسانی را در نظر بگیریم بالعکس نیز ممکن است یعنی عام از راه اطلاق و مفهوم از راه وضع ثابت شود. این آن صورتی است که نه در فرض اول و نه در فرض دوم در کلام محقق خراسانی بیان نشده است.

حال باید دید حکم این صورت چیست؟ ما که می‌گوییم این صورت در کلام محقق خراسانی نیامده است، حکمش را نیز باید بیان کنیم. ما یک صورتی را می‌گوییم که هم با مبنای محقق خراسانی سازگار باشد و هم با مبنای خودمان و آن اینکه مثلاً عام از طریق وضع دلالت بر عموم کند و مفهوم از راه اطلاق، مثلاً در «اکرم کل عالم» لفظ «کل» وضع شده برای دلالت بر استیعاب و استغراق نسبت به افراد و مفهوم که از قضیه شرطیه مثلاً استفاده می‌شود، از طریق اطلاق ثابت شده است، یعنی مثلاً اگر گفته «ان جائک زید العالم فاکرم العلماء» دلالت جمله شرطیه بر انتفاء الجزاء عند انتفاء الشرط بالوضع استفاده نمی‌شود، یعنی ادات شرط را برای دلالت بر علیت منحصره و انتفاء عند الانتفاء وضع نشده، بلکه از راه اطلاق فهمیده می‌شود.

بر این اساس جمله «ان جائک زید العالم فاکرم العلماء» دلالت می‌کند بر این مفهوم یعنی «ان لم یجئک زید فلا یجب اکرام العلماء» ولی این از طریق وضع به دست نیامده بلکه به مقدمات حکمت ثابت شده است.

این صورت را هم ما قبول داریم و هم محقق خراسانی.

حال اگر ما یک عامی داشتیم و در مقابلش مفهوم، می‌خواهیم ببینیم در این صورت می‌توانیم عام را تخصیص بزنیم، اگر می‌توانیم تخصیص بزنیم بر چه اساسی است؟ یا اینجا نیز مثل برخی از صور اجمال پیدا می‌کند و دست ما از دلیل لفظی کوتاه می‌شود و باید به سراغ اصول عملیه برویم؟

اینجا اجمالی در کلام پیش نمی‌آید زیرا ظهور لفظ عام در عموم طبق فرض مستند به وضع است یعنی اگر بگوییم «اکرم کل عالم» دلالت بر وجوب اکرام همه عالمان می‌کند به خاطر این است که لفظ «کل» وضع شده برای استیعاب نسبت به همه افراد و مصادیق و این معطل و متوقف بر چیزی نیست، وقتی متکلم می‌گوید «اکرم کل عالم» این جمله ظهور دارد در عموم، اما در ناحیه مفهوم فرض این است که ثبوت مفهوم از راه اطلاق و مقدمات حکمت بوده. پس «ان لم یجئک زید فلا یجب اکرام العلماء» در صورتی ظهورش منعقد می‌شود که مقدمات حکمت جریان پیدا کند و اطلاق ثابت شود. یکی از مقدمات حکمت عدم القرینه و عدم القید است، شما وقتی می‌توانید اطلاق را به دست بیاورید که در کلام قیدی نباشد که موجب تقیید شود. یک چیزی که صلاحیت قرینیت بر تقیید دارد، در کلام ذکر نشده باشد. «ان لم یجئک زید فلا یجب اکرم العلماء» مفادش چیست؟ مفادش این است که اگر زید عالم نیامد، اکرام عالمان واجب نیست.

در حالت عادی اگر آن عام نبود، ما چیزی که قرینه قلمداد شود نداشتیم، این ظهور در این دارد که اکرام عالمان فقط در صورتی واجب است که زید عالم نیز باشد. اگر آن عام نبود ظهور اطلاق مفهوم اقتضاء می‌کرد به طور کلی اکرام عالمان متوقف بر مجئ زید عالم باشد، می‌گوید اگر زید عالم با ایشان بود همه علما را اکرام کن و اگر زید عالم با ایشان نبود دیگر اکرام هیچکدام واجب نیست. اگر ما جمله دیگری نداشتیم این ظهور اطلاق منعقد می‌شد ولی اینجا چون یک عامی داریم که صلاحیت قرینیت دارد و جریان مقدمات حکمت برای ثبوت این مفهوم متوقف بر این است که قرینه‌ای در کار نباشد و اینجا با وجود این عام کانه ما یک قرینه داریم، در مقابل این مفهوم. به محض اینکه پای قرینه پیش می‌آید دیگر ما نمی‌توانیم بگوییم که مقدمات حکمت تمام است و اطلاق ثابت می‌شود. لذا در ناحیه مفهوم ما ظهور اطلاق نداریم. در ناحیه عام ظهور برای عام بدون مشکل و مانع ثابت شده، در ناحیه مفهوم اصلاً کانه ظهور اطلاق منعقد نشده و اطلاق ثابت نشده، لذا نتیجه این است که دلیل عام چون مستند به وضع است و عموم نیز ثابت شده، آن قرینیت ثابت است اما در ناحیه مفهوم به عنوان دلیلی که مستند به مقدمات حکمت است کانه اطلاق محقق نمی‌شود. لذا کلام اجمال ندارد و این دو کلام با هم سنجیده می‌شوند یکی قرینه بر دیگری می‌شود پس اجمالی در کلام پیش نمی‌آید تا بگوییم دست ما از دلیل لفظی کوتاه است و باید رجوع کنیم به اصول عملیه. این در فرض اول که محقق خراسانی این صورت را متعرض نشدند.

در فرض دوم نیز محقق خراسانی متعرض این صورت که یکی از این دو مستند به عام و دیگری مستند به اطلاق باشد نشدند. یعنی کانه ما اینجا شش صورت داریم و محقق خراسانی تنها چهار صورت را مطرح کردند. فرض دوم این بود که دو کلام که مشتمل بر عام و مفهوم هستند و به حسب ظاهر ارتباط ندارند به گونه‌ای ذکر شوند که اگر قرار باشد یکی از این دو قرینه بر دیگری محسوب شود این قرینه یک قرینه منفصله باشد. یک صورت که محقق خراسانی در این فرض نگفته است همین است که مثلاً عام ما مستند به وضع باشد و مفهوم مستند به اطلاق. آن دو صورتی که محقق خراسانی گفتند این بود که هر دو به وضع مستند باشد یا هر دو به اطلاق مستند باشند. دو صورت که حکمش را گفتند مثل همان دو صورت فرض قبلی است یعنی کلام اجمال پیدا می‌کند و

هیچکدام از این دو بر دیگری مقدم نمی‌شوند و باید به اصول عملیه رجوع کنیم ولی این صورت را نگفتند. صورت سوم که مثلا عام مستند به وضع باشد لکن مفهوم مستند به اطلاق. و طبق مبنای خودشان عکسش نیز قابل تصویر است. حال ما همین صورتی را می‌گوییم که مورد پذیرش ما نیز می‌باشد.

آیا اینجا نیز مثل دو صورت اول و دوم در فرض دوم باید قائل به اجمال شویم یا اینجا اجمال پیش نمی‌آید؟ به نظر می‌رسد در صورت سوم از فرض دوم طبق یک مبنا در کلام اجمال پیش می‌آید ولی طبق یک مبنا اجمالی پیش نمی‌آید و این مبنا مربوط می‌شود به اینکه ما عدم القرینه و عدم القید را که یکی از مقدمات حکمت است اختصاص دهیم به عدم قرینه متصله یا آن را شامل قرینه منفصله نیز بدانیم؟ توضیح مطلب:

به طور کلی در باب اطلاق یک اختلافی است بین شیخ انصاری و برخی دیگر شیخ انصاری معتقد است که منظور از اینکه در کلام قرینه‌ای نباشد یا قیدی نباشد اعم از قرینه متصله و منفصله است. اما یک عده‌ای معتقدند نبودن قرینه متصله جزء مقدمات حکمت است.

حال اگر ما معتقد شویم به اینکه منظور از عدم قرینه یعنی عدم قرینه متصله، اینجا طبق فرض دوم اصلا این دو کلام هیچکدام نسبت به دیگری قرینه متصله محسوب نمی‌شوند. زیرا عام و مفهوم هر کدام در یک کلامی ذکر شدند که به حسب ظاهر ارتباطی با هم ندارند و اگر هم بخواهد یکی از این دو قرینه بر دیگری محسوب شود قرینه منفصله است، اینجا عموم عام هیچ مانع و محذوری در مقابلش نیست، چون مستند به وضع بوده و دلالت بر عموم دارد، پس این ظهور منعقد است. در ناحیه مفهوم نیز اطلاق ثابت است و دیگر عام صلاحیت قرینیت برای مفهوم ندارد. زیرا گفتیم این دو اگر هم نسبت به هم قرینیت داشته باشند، قرینه منفصله محسوب می‌شوند. فرضا عام نسبت به این مفهوم نیز قرینه باشد و قرینه منفصل، فرض ما این است که طبق این مبنا عدم قرینه منفصله جزء مقدمات حکمت نیست، بلکه برای ثبوت اطلاق آنچه شرط است این است که قرینه متصله‌ای در کار نباشد. پس مشکلی در ظهور اطلاقی نیست، هم ظهور عام در عموم منعقد شده و هم ظهور مفهوم در معنای خودش. اینجا دیگر دو ظهور داریم و باید ببینیم که عرف کدام یک از این دو ظهور را بر دیگری مقدم می‌کند؟ ببینیم کدام یک اظهر از دیگری است؟ آنچه اقوی ظهورا است مقدم می‌شود و اگر از نظر عرف هیچ یک از این دو اقوی از دیگری نباشد، قهرا نمی‌توانیم یکی از این دو ظهور را بر دیگری ترجیح دهیم. نتیجه اینکه دو ظهور موجود است و هیچ کدام بر دیگری ترجیح ندارد و دیگر این دلیل لفظی برای ما فایده‌ای ندارد و باید برویم سراغ اصول عملیه.

اما اگر مبنای ما مثل شیخ انصاری باشد و معتقد باشیم که در مقدمات حکمت آن چیزی که شرط است عدم القرینه است، چه متصله و چه منفصله، اینجا مفهوم که ظهورش مستند به اطلاق است مشکل پیدا می‌کند. برای اینکه عام در اینجا به عنوان قرینه منفصل محسوب می‌شود و با بودن چنین قرینه‌ای دیگر نمی‌توانیم جریان مقدمات حکمت را تمام بدانیم و بگوییم اینجا اطلاق ثابت می‌شود چون مقدمات حکمت تمام است. زیرا یکی از مقدمات حکمت عدم وجود قرینه و قید است ولو منفصلا و اینجا با بودن عام دیگر نمی‌توانیم این مقدمه را تمام بدانیم و بگوییم اطلاق ثابت می‌شود. پس نتیجه این است که ظهور در ناحیه عام مشکل و محذوری ندارد و ثابت است اما در ناحیه مفهوم ظهور اطلاق محقق نشده است زیرا ظهور اطلاق متوقف بر عدم قرینه است و آن ظهور عام که ظهور وضعی است، قرینه محسوب می‌شود و لذا ظهور اطلاق اساسا منعقد نمی‌شود. پس ظهور عام اقوی می‌شود از ظهور

اطلاقی، یعنی ظهور عام منعقد شده بدون هیچ مشکلی اما ظهور مفهوم در مفاد خودش که مستند به اطلاق بوده مبتلا به مانع شده است. لذا حکم این صورت نیز متفاوت می‌شود از دو صورت دیگر در فرض دوم.

**فتحصل مما ذکرنا کله:** محقق خراسانی مجموعاً چهار صورت در این بحث بیان کرده در حالیکه شش صورت می‌توان تصویر کرد. ما آن دو صورتی که محقق خراسانی متعرض نشده بودند را ذکر و حکمشان را نیز بیان کردیم.

«الحمد لله رب العالمین»